

## گفت‌وگوی «جوان» با جانباز صبح و وطن‌خواه از امدادگران حاضر در جبهه ذوالفقاری آبادان

# پابه‌پای مردان بابعثی‌ها جنگیدیم



زین‌حضور در روزهای آغازین دفاع مقدس

کند. در همین گیرودار بودیم که ساعت ۲ از طریق رادیو، خبر بمباران فرودگاه مهرآباد و پنج شهر دیگر کشور را توسط ارتش بعث شنیدیم و همان لحظه خودمان را به راه‌آهن رساندیم تا با قطار به سمت خرمشهر حرکت کنیم. به جرئت می‌توانم بگویم خانواده ما یکی از معدود خانواده‌هایی بود که از همان روزهای ابتدایی جنگ با تمام توان و نفرت از والدینمان گرفته تا کوچک‌ترین عضو خانواده در خدمت جنگ و مقاومت بودیم. اول مهرماه ۵۹ به خرمشهر رسیدیم.

مردم خرمشهر به خاطر دفاع از دین اسلام و عرق مذهبی و غیرتی که نسبت به ناموس خود داشتند در مقابل کفار بعثی ایستادگی کردند. من و خواهر بزرگ‌ترم بعد از طی مسیر ۲۰ ساعته تهران-خرمشهر قبل از اینکه به خانه‌مان برویم، مستقیماً برای امدادرسانی به کوچه و خیابان‌های محل در گیری رفتیم. مادر و دیگر اعضای خانواده

هم روز دوم مهرماه به مسجد جامع رفتند و در قسمت آشپز خانه مشغول شدند و یکی از برادرها و خواهرهای هم به طور رسمی عضو سپاه پاسداران شدند. اعتقاد ما این بود که اگر سال ۶۱ هجری همراه امام حسین(ع) در کربلا نبودیم پاری‌اش کنیم، امروز ما بر ما واجب است که در کربلای خمینی(ره) از دین جش حمایت کنیم. ما بر این باور بودیم که صدام به دستور امریکا برای نابودی امام خمینی(ره) که به نام الله انقلاب کرده و حکومت و جمهوری اسلامی را بر پایه دین استوار نموده، به چنین جنایت و خیانتی علیه اسلام و مسلمین دست زده‌است.

**همان یکم مهر ماه که به خرمشهر رسیدید، اوضاع شهر چطور بود؟**
در بدو ورودمان، صدای مهیبی شنیده شد. تا آن زمان چنین صدایی نشنیده بودم. خواهرم فوزیه که در درگاه خانه ایستاده بود، فریاد زد خمپاره‌زدند، بیابید داخل خانه و پناه بگیرید. من چمدان مسافرتی را داخل هال گذاشتم و گفتم می‌روم ببینم کجا رزده‌اند شاید کسی به کمک احتیاج داشته باشد. اینطور شد که کار امدادگری راه دفتر مدرسه و مدیر کشاند و تهدید به اخراج کرد. داشتن همین روحیه اعتراضی به رژیم ظالم، کم‌کم در وجود من رشد پیدا کرد و پای من را به اولین راهپیمایی ضدشاهنشاهی باز کرد.

**اولین روز جنگ تحمیلی کجا بودید؟**

۳۱ شهریورماه ۵۹ من همراه مادر، برادر و خواهرهایم شهناز، منا و صدیقه به قیرقته بودیم و قرار بود خواهرم صدیقه در حوزه علمیه قم ثبت‌نام

را. در دبیرستان گذرانده بودم و با اسلحه ژ۳۰ آشنایی داشتم.

**برای‌تان سخت نبود؟ چون باید به جای باند و پانسمان مجروحین، اسلحه به دست می‌گرفتید.**

شرایط اینطور ایجاب می‌کرد. در هر عرصه که نیاز بود وارد عمل می‌شدیم. شهید محمود فرخی ابتدا سلاح‌ایک به من داد و من به همراه مریم امجدی در مسجد جامع مشغول شدیم. ۱۶مهرماه ۵۹ در خط مقدم حضور داشتم و به طور مستقیم با عراقی‌ها جنگیدم. هنگام دفاع از شهر هم محاذقل کاری که می‌کردیم این بود که خط آتش ایجاد می‌کردیم تا تپچه‌های امدادگر و هم‌زمانمان وقت نبرده راحت از عرض خیابان عبور کنند. روزی را به یاد می‌آورم که چند خیابان پایین‌تر از مسجد جامع درگیری شدیدی بین نیروهای ما و عراقی‌ها ایجاد شد. عراقی‌ها مرکز شهر رخنه کرده بودند. تیراندازی کردیم تا بعثی‌ها را به عقب برانیم. در همین حین یکی از

من در جبهه ذوالفقاری آبادان بودم. هنگام محاصره آبادان از سمت ذوالفقاری تنها امدادگر و رزمنده زن حاضر در جبهه ذوالفقاری بودم. در مدت حضورم هم مجروح شدم. تیرکشیی که در زانوی چپم چا خوش کرده، یسادگاری آن روزها است

**گفت‌وگویی با مقرران با ایام عملیات ثامن‌الائمه(ع) و شکست حصر آبادان منتشر می‌شود. شما هم که در جبهه آبادان حضور داشتید.**

من در جبهه ذوالفقاری آبادان بود. هنگام محاصره آبادان از سمت ذوالفقاری تنها امدادگر و رزمنده



زین‌حضور در روزهای آغازین دفاع مقدس

ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۱

**صغری خیل فرهنگ**
انتشار کتاب «صبح» از زندگی خانم صبح

وطن‌خواه باعث آشنایی‌ام با او شد. وطن‌خواه با وجود نقش برجسته‌ای که به عنوان یک زن و آغازین روزهای جنگ، مقاومت خرمشهر در جبهه ذوالفقاری داشت، تا قبل از انتشار کتابش حاضر به گفت‌وگو درباره خاطراتش نبود. بعد از انتشار «صبح» پای صحبت‌های این بانوی انقلابی نشستیم تا او و زندگی پر فراز و نشیبش را بهتر بشناسیم. او اوایل انقلاب یک دختر جوان بود که آشنایی‌اش با حضرت اسام باعث شد مسیر تکامل را سریع‌تر طی کند و در فضای به نام جنگ به اوج بلوغ فکری و عملی برسد. گفت‌وگوی ما را با جانباز صبح و وطن‌خواه پیش‌رو دارید:

**اهل کجا هستید، کمی از خودتان و خانواده‌تان بگویید.**

اهل خرمشهر هستیم. در یک خانواده سنتی و در عین حال متجدد و پرجمعیت اما مقید به آداب مذهبی بزرگ شدم. به علت گرایش‌ها و صحبت‌های پدر و تعریف ایشان از اقدامات ظالمانه شاه در حق مردم از همان دوران کودکی از رژیم پهلوی متنفر بودم. اتفاقات تلخ ۱۵ خرداد ۴۲ هم که پیدرم از آن اتفاقات یسادمی کرد. در ذهنم ماندگار شد. بابا همیشه می‌گفت بالاخره سیدی خواهد آمد تا اوضاع را دگرگون کند. به خاطر اعتمادی که به صحبت‌های ایشان داشتم، همیشه منتظر یک حرکت حماسی و مذهبی در ایران بودیم. از این رو وارد جریان انقلاب شدیم. **خودتان هم سعی می‌کردید از تحولاتی که انقلاب نام داشت بیشتر بدانید؟**

بله! اهل مطالعه بودم. کتاب «خودسازی» که مجموعه‌ای از توصیه‌های اسام در مورد چگونه رفتار کردن، چگونه ورزش کردن و دستورات و تعلیمات دیگری که بچه‌های انقلابی باید بدانند را خوانده بودم.

کتاب‌های دیگر مثل کتاب‌های دکتر شرعیتی را مطالعه می‌کردم. خاطرات افسردی که در زندان‌های سلواک شکنجه شده و با انواع و اقسام وسایل شکنجه نظیر آتو، سیخ داغ، تخم‌مرغ آب‌پز و... مورد آزار قرار گرفته بودند را مرور می‌کردم و روزهای متوالی از خودم می‌پریدم که چطور می‌شود کسی نسبت به همنوع خود این همه بی‌رحمی و قساوت از خود نشان بدهد.

**از روزهای پر تلاطم انقلاب، چه خاطراتی در ذهنتان ماندگار شده‌است؟**
خاطرات بسیاری از آن ایام دارم. در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب به همراه مادرم برای خرید یک اجاق گاز به بازار رفتیم. به هر مغازه‌ای سر زدیم با یک قیمت متفاوت روبه‌رو شدیم. من به مادرم گفتم بیا برویم از فروشگاه سفن لوازم خانگی خرید کنیم. قاعدتاً باید آنجا قیمت اجاق گاز از همه جا مناسب‌تر باشد.

وقتی به آنجا رسیدیم متوجه شدیم که قیمت آن جنس از همه جا گران‌تر است. من از این ماجرا خیلی ناراحت شدم و آن را تبدیل به یک موضوع انشایی آزاد در کلاس کردم و خواندم. معلم انشا که آدم شادودستی بود، برخورد تندی با من کرد و کار راه دفتر مدرسه و مدیر کشاند و تهدید به اخراج کرد. داشتن همین روحیه اعتراضی به رژیم ظالم، کم‌کم در وجود من رشد پیدا کرد و پای من را به اولین راهپیمایی ضدشاهنشاهی باز کرد.

**اولین روز جنگ تحمیلی کجا بودید؟**

۳۱ شهریورماه ۵۹ من همراه مادر، برادر و خواهرهایم شهناز، منا و صدیقه به قیرقته بودیم و قرار بود خواهرم صدیقه در حوزه علمیه قم ثبت‌نام

### وادی کتاب

معرفی کتاب «دختر تبریز»

## تصاویری عبرت‌آموز از دفاع مقدس

از انجمن اسلامی مدرسه تا جهاد سازندگی، آموزش نظامی بسیج، امنیت نماز جمعه و سرانجام ورودش به جبهه‌های جنوب، گام‌به‌گام و لحظه‌به‌لحظه، یک زندگی پر فراز و نشیب و آکنده از ماجرا را به تماشا می‌گذارد.

صارمی چندی بعد از پیروزی انقلاب وارد نهضت سوادآموزی می‌شود و به‌عنوان راهنمای تعلیماتی، راهی صعب‌العبورترین روستاهای آذربایجان شرقی می‌شود. آنجا با صحنه‌های مه‌دی‌زاد» فرّاز و فرود زندگی او را در قبل و بعد از انقلاب به رشته تحریر در آورده است. معرفی این کتاب را پیش‌رو دارید. آنچه دختر تبریز به خواننده‌ارائه می‌دهد، عکاس آقای سعید صادقی، می‌خواستند این عکس را از من و خواهراتم و مرحوم خانم امجدی بگیرند، فریاد زدم برو از جبهه در حال سقوط، رزمنده‌های بی‌سلاح و بی‌کش عکاسی کن تا مردم واقعیت‌های این جنگ را متوجه بشوند. تصویر نان و پنیری که در دست یکی از خواهرها است، به این خاطر است که ۶ صبح گرفته شده است.

**فکر می‌کنید در این سال‌ها به قدر کافی به نقش زنان در دفاع مقدس پرداخته شده‌است؟ چه ظرفیت‌هایی مورد غفلت واقع شده‌است؟**

از همان ابتدا این نقش مهم و برجسته نادیده گرفته و کم‌رنگ جلوه داده شد و تنها روحیه ایثار در وجود زن در وجود مادر یا همسر شهید متبلور شد. اما ایچ باید گفت که زنان در روزهای دفاع از هیچ مقاومتی دریغ نکردند. بعد از گذشت چند سال و دعوی زرگری قشر‌های دروغ‌پر داز و عافیت‌طلب متوجه غفلت خود شدم که چراوقایع و من اسلحه‌ژ۳۰ را به دست گرفتیم و بی‌وقفه به سمت دشمن تیراندازی کردم و خط آتش درست کردم تا هم‌زمانمان بتوانند مجروح را به سمت دیگر خیابان منتقل کنند. عراقی‌ها درست مقابل ما بودند. با ایجاد خط آتش توانستیم از معرکه جان سالم‌به در ببریم. ۱۷مهرماه در خط آتش ایجاد می‌کردیم تا تپچه‌های امدادگر و هم‌زمانمان وقت نبرده راحت از عرض خیابان عبور کنند. روزی را به یاد می‌آورم که چند خیابان پایین‌تر از مسجد جامع درگیری شدیدی بین نیروهای ما و عراقی‌ها ایجاد شد. عراقی‌ها مرکز شهر رخنه کرده بودند. تیراندازی کردیم تا بعثی‌ها را به عقب برانیم. در همین حین یکی از

**اگر می‌شود پایدی از هم‌زمانتان کنیم.**
حتماً! در خرمشهر و در بحبوحه محاصره و سقوط خرمشهر با خواهران سیده‌زهراحسینی، فرهادی و مریم‌امجدی همسنگر بودم. در گمرک هم‌رمز برادران گروه ابوذر آقای سعادت، شهیدان محمود و قاسم فرخی و شهید مسعود پاک‌ی بودم. آقای هاشمی از هم‌زمان من بود که بعد از سقوط خرمشهر و در جبهه ذوالفقاری همراهی‌شان کردم.

**گفت‌وگویی با مقرران با ایام عملیات ثامن‌الائمه(ع) و شکست حصر آبادان منتشر می‌شود. شما هم که در جبهه آبادان حضور داشتید.**

من در جبهه ذوالفقاری آبادان بود. هنگام محاصره آبادان از سمت ذوالفقاری تنها امدادگر و رزمنده

کودکی و نوجوانی صارمی، در خانواده‌ای خود راوی یعنی من روایت آغاز جنگ و دفاع از خرمشهر و همچنین نبرد در جبهه ذوالفقاری و... را می‌شنود. سبک نگارش خاطرات به صورت خطی با به‌عبارت دیگر سبک تاریخی است. تا توجبه که به اینکه دوره نوجوانی‌ام با دوران مبارزات مردمی برای پیروزی انقلاب اسلامی گره خورده، لازم بود از فعالیت‌ها و نقش‌هایم در این زمان صحبت شود. اینکه شخصیت من مطور و در چه حال و هوایی شکل می‌گیرد که در اولین ساعات شروع جنگ چنین ورود و عکس‌العمل‌های موقیع و مسئولیت‌پذیرانه‌ای از من سر می‌زند، همه و همه باید برای مخاطب قابل‌پیش‌بینی باشد. به این دلیل روایت نویسنده از خاطرات من از یک فلش‌بک کوتاه در سال ۶۸، به‌کودکی‌ام برمی‌گردد و شروع می‌شود.

## د

**خاطرات شیرین راوی، مخاطب را در کوچ‌پس کوچ‌های محله‌ا آهراب تبریز می‌چرخاند و دختری شسر و شلوغ را به تصویر می‌کشد که باید با او همپا شد و تجربه‌های جدی را از سر گذراند. حضورش در ماجراهای مربوط به انقلاب، به‌ویژه کنش‌آتش‌های خیابانی بهممن ۵۶ در تبریز، در نوع خود بکر است و از یک تحول اساسی در فکر و عمل صارمی حکایت می‌کند**

کودکی و نوجوانی صارمی، در خانواده‌ای مذهبی و سنتی می‌گذرد. خانواده‌ای که البته با فضای سیاسی و اجتماعی بیگانه نیست. قهرمان کتاب در این دوره، ویژگی‌هایی مانند جسارت و شجاعت را از خود نشان می‌دهد. خاطرات شیرین راوی، مخاطب را در کوچ‌پس کوچ‌های محله‌اهراب تبریز می‌چرخاند و دختری شرو شلوغ را به تصویر می‌کشد که باید با او همپا شد و تجربه‌های جدی را از سر گذراند. حضورش در ماجراهای مربوط به انقلاب، به‌ویژه کنش‌آتش‌های خیابانی بهممن ۵۶ در تبریز، در نوع خود بکر است و از یک تحول اساسی در فکر و عمل صارمی حکایت می‌کند. اوبه‌تدریج‌شالوده یک بانوی انقلابی را در خود پایه می‌گذارد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فضل‌ی سرشاز از انواع تجربه‌ها برای اسامی آغاز می‌شود.

زین‌حضور در روزهای آغازین دفاع مقدس

ارتباط با ما ۵۷۵۷

## جدول

|  |  |   |   |   |  |
|--|--|---|---|---|--|
|  |  |   |   |   |  |
|  |  | ۲ | ۳ | ۴ |  |
|  |  |   | ۱ | ۴ |  |
|  |  |   | ۱ |   |  |
|  |  | ۳ |   | ۷ |  |
|  |  | ۶ | ۲ | ۳ |  |
|  |  |   | ۷ | ۸ |  |
|  |  |   | ۷ | ۶ |  |
|  |  | ۹ | ۱ | ۴ |  |
|  |  |   |   | ۳ |  |

## جدول سودوکو

**ارقام ۹تاروطوری قرار دهید‌که**

**در هر ردیف، ستون و مربع‌های**

**کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار**

**به‌کارورند**

## جدول کلمات متقاطع

**● پاسخ جدول شماره ۵۷۵۶**

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۸ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |
| ۸ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ | ۱ | ۵ | ۷ |

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |    |    |    |    |    |    |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۵۷

## از راست به چپ

۱- سولفات مس- لقب آرش ۲- سست و بی‌حال- یکی از آوازهای ایرانی - گیاهی صحرایی شبیه اسفناج - حرف خطاب ۳- شهری در فرانسه - مسالوی - ورق کاغذ- جنگ‌افزار ورزشی ۴- فالس های -نی حصری - شبپور ۵- بخیل - عملی در ریاضی - صب ۶- آش برنج - ولیکن - همراه ناز - محنت ۷- مطابق روز - پر گرفته شکست ورزشی - بدی ۸- خسیس - نماد روشنی ۹- از نت‌ها- بخت - حجره - سقف دهان ۱۰- ملیت گوگول - جاسوسخانه امریکا- تیم فوتبالی در آلمان- سائل ۱۱- واژه- سارق - کاشف واکنس آبله ۱۲- نویسنده ایلیاد -از القاب امرای ترک - سرشماری ۱۳- اعتقاد به تعدد خدايان - چسبناک - رگ خواب - محصول فکر ۱۴- رمق آخر- گشادگی میان دو کوه - به تنهایی قله اورست را بدون استفاده از کپسول اکسیژن فتح کرد- وی ۱۵- کارگاه فیلمسازی - قتل از روی ترحم

## از بالا به پایین

۱- سبزی پیچیده - سنگ سبز قیمتی - احمر - ورزش خشکی و آب ۲- جلگه فلزآز - دشمن سخت - نوعی حلوا - وحشت ۳- بانگ شغال - پیمودن طریقت ۴- عدد رمزی - پیچیدن - ایستگاه - آندوه - رودی در چین ۵- تیم فوتبالی معتبر در ترکیه - بازیس دادن ۶- نماز یکر کعتی - سرپرست اوقاف - از بروج فلکی ۷- ماه سرد - دیگدان - خو گرفتن - از اقصاء مشرتی ۸- فیلم محسن نناپنده - همسر رودابه ۹- چه وقت؟ - غلظت آب خورش - دورگه - بنده و شما ۱۰- صندلی راحتی - پارچه توری نقشه‌دار - تند و سریع ۱۱- نسخه‌برداری - پایتخت چاد ۱۲ - یادداشت - دام شکاری - مقابل جفت - طوطی خسیس - رود فرانسه ۱۳- عنوان درشت روزنامه- کاغذ شطرنجی ۱۴- سرگرد قدیمی - سایه - آب‌بند - دقینه و گنج ۱۵- صدای کار موزون، نامیزان - خشت پخته - برش هندوانه - فلز چهره